

تحلیل راه ، پاسخی به دوست !

مقاله " راه حل سوم " ، واکنشهای گسترده ای را بدنیا داشت که بخشی از آنرا پیش بینی می کردم و بخشی را هم نه ! هر چه بود نشان از پاسخ گرفتن یک نیاز بود . نیاز به دانستن اینکه چه خواهد شد ؟ اینکه چه در راه است و خلاصه مکانیزم تحقق راه حلی که در شرایط فعلی و به اعتقاد من یگانه راه خروج سرفرازانه مردم و مقاومت ایران از شرایط بغایت پیچیده و بغرنجی است که خود در پدید آمدنش هیچ گناهی ! نداشته اند ، چیست ؟

اینرا هم که جبهه نامتحد دشمنان رنگارنگ مجاهدین نیز در این هیر و ویر و در شرایط فوق العاده حساسی که بازی سرنوشت ایران آغاز گردیده و آنان همچنان در دنیای کوچک و حقیرشان نقشه نابودی مجاهدین را در سر می پروراند ، از این بلی که بدست آورده اند ، هیاهو به پا خواهند کرد نیز برایم روشن بود .

یکی ابراز نگرانی از بمبهای ناپالمی می کرد که قرار است بر سر میلیونها ! ایرانی ریخته شود و دیگری می نالید که با حمله مجاهدین و آمریکا مردم به دور رژیم "جمهوری اسلامی" حلقه خواهند زد و رژیم مقتدرتر خواهد شد ! سومی ماهیت امپریالیستی شیطان بزرگ را یادآوری می کرد و چهارمی بدین ترتیب از اساس انقلابی بودن مجاهدین را خود بخود بزیر علامت سوال رفته می دید و خیال همه را راحت میکرد .

یکی از موضع دفاع از مجاهدین گوشزد می کرد که آخر " فلانی نه مجاهد است و نه در ارتش مجاهدین که بداند تاکتیکها و برنامه های آنان چیست " ! و دیگری در سایت وزارت اطلاعات رژیم جواب او را می داد که " انگار آناتکه مجاهد و در ارتش مجاهدین هستند می دانند که تاکتیکها و برنامه های باند حاکم بر مجاهدین چیست " ؟

یکی هم که کمی دیر مسئله را گرفته بود ولی احساس مسئولیت اجازه نداد که دست به قلم نبرد ! مدعی شده بود که فلانی حرفهایش را مستند نکرده و فقط از خودش فاکت آورده که بگوید ببینید که چقدر پیشگویی های من درست از آب درآمده است !

خلاصه آدم بی اختیار بیاد آن حکایت شیخ شیراز میافتاد که می گفت : مردی با صدایی ناهنجار بردرختی اذان می خواند . رهگذری از او پرسید : از بهر چه می خوانی ؟ گفت از بهر خدا می خوانم . رهگذر گفت از بهر خدا مخوان ! هیچکس ، آری هیچکس به اصل مسئله نپرداخت ! نه مخالفین مجاهدین به این پرداختند که آترناتیو " راه حل سوم " کدام است و نه موافقین مجاهدین به آنکه مکانیزم " راه حل سوم " جدای از آنچه من می گویم چیست ؟

با این حال تمامی اینها و حجم بی سابقه ای - میل هایم همه و همه نشان از آن داشت که مقاله به خال خورده است ! امکان پاسخهای فردی را نداشتم . یادداشت هفته دیدگاه نیز همانطوریکه از نامش بر می آید نمی توانست به یک بحث مفصل اختصاص داده شود و می بایست حتی الامکان به اختصار برگزار گردد . به همین دلیل هم در اینجا تلاش می کنم که تحلیل خودم را (تاکید می کنم تحلیل خودم را) در ارتباط با " راه حل سوم " تقدیم آنانی کنم که بی هیچ چشمداشتی و بدون از پلشتیهای دنیای سیاست موجود ، جز سرنگونی قهرآمیز تام و تمام رژیم کرمها و کفتارها ، در سر ندارند .

برای شعبده بازان لبخند در شبکلاه درد ، جویندگان شادی در مجری آتشفشانها ، ایستادگان در مقابل تندرها ، برای گردان امیرخیز ! قصد پاسخگویی به کسی را ندارم . نفی این و آن را نیز نه . اعتقادم بر این بوده و هست که به جای نفی این و آن به اثبات آتی بپردازم که فکر می کنم درست است . مسئول بودن را در این می بینم . هیچ چیز را غیرمسئولانه تر از " دفع نیرو " در پروسه انقلاب نمی دانم . در همین راستا نیز با توضیحی کوتاه در مورد مقاله همکار نادیده ام " سایه " ، مطلب را می بندم و به اصل موضوع میپردازم .

راستش را که بخواهی آخر سر نفهمیدم که دلیل واقعی برافروختگی چه بود ؟ ایراد از استفاده جا و بی جای من از این علامت (!) بقول تو تعجب بوده است و یا " راه حل سوم " ؟ اگر اولی می بود توضیح می دادم که این علامت کذایی فقط در فرهنگ فارسی علامت تعجب نیست ، علامت تاکید هم هست .

بنابراین هر کجا که من در سرتیترها از آن استفاده می‌کنم، دومی را در نظر دارم و نه الزاما ابراز تعجب. هر چند که از تسلط بسیاری از مدعیان کار فرهنگی بر زبان پارسی و تعداد غلطهای املائی و انشایی‌شان تنها در یک مقاله، همواره انگشت حیرت بر دهان دارم! با این حال دعوا که نداریم! اگر مشکل این بود که من با یک عذرخواهی فوری و تشکر از راهنمایی‌ات مسئله را فیصله می‌دادم و دامنه قضیه دیگر تا سایتهای وزارت اطلاعات رژیم نیز کشیده نمی‌شد!

نوشته‌ای که قصد قضاوت نداری، با اینحال جمله‌ای را در مقاله‌ات پیدا نکردم که خالی از قضاوت و پیش‌داوری باشد. دوست داشتم که بجای فروریختن خشم بر مجاهدین، به نقد "راه حل سوم" می‌نشستی. بیشتر سیاسی بود و کم‌تر احساسی. با این حال تصور من بر این است که ورای تمامی دعوایها، آنچه که انگیزه دست به قلم بردنت بوده، یک اختلاف نظر ریشه‌دار حول مسئله "تصاحب قدرت سیاسی" در ایران است. من به "سرنگونی قهرآمیز" رژیم "جمهوری اسلامی" در تمامیت آن معتقدم و تو به "گذار مسالمت‌آمیز". ممکن است اشتباه فهمیده باشم. ولی به هر حال برداشتم اینگونه است.

تحلیل راه

بدنبال ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که من آنرا سرآغاز "جنگ جهانی چهارم" تحلیل کرده و به تبیین استراتژی کلان جهان تک‌قطبی پرداختم، برایم مشخص بود که شیپور آغاز پایان نظام مقدس! "جمهوری اسلامی" به صدا درآمده است. در این رابطه در تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۸۱ طی یک نامه سرگشاده به "مجاهدین خلق ایران" با اشاره به تهدید اشغال نظامی ایران نوشته بودم که:

فروپاشی رژیم می‌تواند اشکال گوناگون داشته باشد. به تعارض کشیده شدن تضاد میان باندهای مختلف حاکمیت و وقوع درگیری‌های مسلحانه متعاقب آن یکی از این اشکال است. تهاجم نظامی آمریکا شکل دیگر آن می‌باشد. یک احتمال هم برآه افتادن سلسله‌ای از اعتراضات و درگیری‌های خیابانی مشابه ۱۸ تیرماه ۷۸ و ناتوانی رژیم در سرکوب کامل نظامی آن می‌باشد. تمامی این شقوق چه بگونه‌ای مستقل و چه بصورت تلفیقی از آنان، در غیاب عنصر رهبری کننده قیام در صحنه، در بهترین حالت راه به فروپاشی رژیم و ایجاد خلأ قدرت می‌برد.

"ارتش آزادیبخش ملی" لاجرم عامل پرکننده آن خلأ قدرت می‌تواند که نباشد. بویژه که تهدید اشغال نظامی بخشی از خاک ایران توسط نیروهای حاضر و آماده آمریکایی و یا حداقل تهاجمات هوایی به منظور متزلزل کردن قدرت سیاسی حاکم و هموار کردن راه کودتا از درون نیز آنقدرها غیر واقعی بنظر نمی‌آید.

ضمن آنکه به اعتقاد من تعیین تکلیف استراتژیک ایران، هسته مرکزی تمامی تحركات امپریالیستی اخیر در منطقه را تشکیل داده و در راس برنامه‌های جناح یهودی-آمریکایی "بازها" قرار دارد.

به نقل از نامه سرگشاده به مجاهدین خلق ایران، ۲۵ دیماه ۱۳۸۱

آروزها جدیت مسئله برای خیلی‌ها قابل فهم نبود. شاید هنوز هم نباشد! قابل فهم نیست که در شرایطی که تنها ابرقدرت فعلا موجود قاطعانه تصمیم به "تعویض رژیم" گرفته باشد، جریان‌ات انقلابی، ترقیخواه و ملی‌گرای مخالف رژیم مربوطه و درعین حال ضد دخالت خارجی یا باید موقتا بر علیه دخالت خارجی بروند پشت آن رژیم و یا به فکر "آلترناتیو مستقل و مداخله‌گری" باشند که بتواند درعین دفاع جانانه از عالیترین مصالح مردم ایران، موفق شود که در "پروسه تغییر" دست بالا را پیدا کند. آنهم در شرایطی که ابرقدرت مربوطه با جدیت و چهارنعل بدنبال "آلترناتیو مطلوب" خود می‌تازد. در همین رابطه هم بود که چند ماه پس از آن نامه سرگشاده تنوری "نبرد آلترناتیوها" را مطرح کردم:

رژیم "جمهوری اسلامی" به روزهای پایانی حیات ننگین خود نزدیک می‌گردد. آنچه که تا کنون ادامه حاکمیت آنرا ممکن کرده است، در کنار یک سرکوب کم‌نظیر، نبود یک آلترناتیو قدرتمند و مورد پذیرش توده‌های مردم ایران است. آلترناتیوی که در کنار ارائه تصویری روشن از افق سیاسی مورد پذیرش خود برای توده‌های خلق، توان سازمان‌دادن به جنبشهای مردمی در راستای تدارک یک قیام توده‌ای، در صحنه را داشته باشد.

با این تفصیل نبرد کنونی ما چه خواهیم ، چه نخواهیم نبرد بر سر آلترناتیو تمامیت رژیم فقهاتی است .

به نقل از اطلاعیه در رابطه با دستگیری مریم رجوی ۲۹ خرداد ۱۳۸۲

اصلی ترین کار این موسسه کذایی اینترپرایز در رابطه با ایران در سالهای اخیر نیز اساسا اختصاص به همین مقوله کلیدی یعنی سرهم بندی همان " آلترناتیو مطلوب " داشته و دارد .

" آلترناتیو مطلوب " آمریکایی ها می بایستی دو ویژگی بارز می داشت . اول اینکه " هژمونی " آن بایستی در بست در اختیار بورژوازی ضدانقلابی قرار داشته باشد و دوم آنکه تصاحب قدرت سیاسی تنها از طریق " گذار مسالمت آمیز " انجام پذیرد . یعنی همان انقلاب مخملی!

در همین راستا می بایست که توان دو نیروی مشخص سیاسی " اصلاح طلب " که به دواصل پایه ای بالا متعهد بودند ، یک کاسه می گردید . اصلاح طلبان رژیم سلطنت مدفون و اصلاح طلبان نظام فقهت هنوز موجود . چه درون نظام مقدس و چه بیرون آن . با سس جریانات روشنفکری مخالف سلطنت و فقهت و معتقد به دموکراسی . جبهه دموکراسی خواهی ! در همین راستا سرهم بندی می شود . از منشور ۸۱ و مبارزات امضاء جمع کنی متعاقب آن تا همین فراندوم کذایی سازگار - رضا پهلوی تا بیانیه ۵۶۵ نفر و ...

به این ترتیب مشکل شکل حکومت (سلطنت و یا جمهوری) نیز حداقل بر روی کاغذ حل می شود و اساس ائتلاف ، ماهیت حکومت آتی (دموکراسی پارلمانی) قرار داده می شود. در همین رابطه هم هست که نیروهای سیاسی در درون دو جبهه گذاشته می شوند :

۱ - جبهه استبداد

۲ - جبهه دموکراسی

به این ترتیب راه برای هر جلاد و شکنجه گر و خبرکش مزد بگیر سرویسهای اطلاعاتی گوناگون و منسوبین دو نظام خوشنام شاهی و شیخی تنها به صرف امضاء گذاشتن بر زیر بیانیه دموکراسی ! و پذیرش فراندوم کذایی باز می گردد . در اینجا آنچه اصل است مخالفت با استبداد است و نه وابستگی ! مهم نیست که سرت به کجا وصل باشد . فقط باید که میزان رای مردم باشد !

ظاهرا به این ترتیب مشکل اپوزیسیون باید حل شده باشد . فقط یک مشکل کوچک وجود دارد . آنهم " جایگزینی مسالمت آمیز " این جبهه گل و بلبل با رژیم بقول شبدرقلی خان ، ملاتاریای حاکم !

بد مصب چنان افسار یابوی حاکمیت غصبی را محکم در دست دارد که پایین آوردنش گاو نر می خواهد و مرد کهن ! اینجاست که به یکباره مقوله بی اهمیتی ! بنام " ابزار سرنگونی " بالاجبار ضرورت پیدا می کند . اشکال کار در اینجاست که این ابزار تنها در اختیار نیرویی است که در منظر شیطان بزرگ هم تروریست است و هم توتالیتاریست !

هم برای " گذار مسالمت آمیز " تره خرد نمی کند و هم در هر موردیکه بتوان با او شوخی کرد در رابطه با مقوله پیش و پا افتاده " هژمونی " سگرمه هایش چنان توهم می رود که حال هر آدم دموکراتی ! گرفته می شود . خلاصه اگر مسئله " تعویض رژیم " جدی و در دستور کار باشد که هست پس یا باید هنوز از باتلاق عراق بیرون نیامده ، طرح اشغال نظامی ایران را پیش کشید و یا تنها نیروی جدی برخوردار از " ابزار سرنگونی " را به نحوی از انحاء براه آورد و راضی به همراهی با آن " جبهه گل و بلبل " کرد .

پایان بخش اول ، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۴

تحلیل راه ، بخش دوم

استراتژی کلان انقلاب ایران ، سرنگونی قهر آمیز

گفتم که " شیوه تغییر " در ایران ، یک رابطه دیالکتیکی با نیرویی خواهد داشت که برآیند تغییر است . آن " شیوه مطلوب " آمریکایی - اروپایی که می بایستی در یک پروسه کاملا تحت کنترل و هدایت شده " آلترناتیو مطلوب " را جایگزین رژیم نا مطلوب "جمهوی اسلامی" کند، بی تردید شیوه ای قهرآمیز نیست . " گذار مسالمت آمیز " است . انقلاب مخملی است .

بسی مهمتر از آنکه چه کسی بر سر کار می آید ، این است که چگونه می آید. در پروسه انتقال قهرآمیز قدرت ، کنترل از دست خارج می شود . پارامترهایی وارد معادله می شوند که قابل محاسبه نیستند . بهتر آنست که چیز گردی بنام مردم ، در یک روز آفتابی ، پای صندوقهای رای بروند و آترناتیو مطلوبی را که قبل از آن ارتش رسانه ای گلوبالیستها تا توی اتاق خوابشان برده است ، آزادانه ! انتخاب کنند . این انتخابات آزاد ! همان " رفراندوم " کذایی است .

این همان فصل مشترک آمریکا و اروپا می توانست باشد اگرکه رژیم " جمهوری اسلامی " هم مثل بخش اعظم اپوزیسیون حراف ، یاهو گو ، پرمدها ، بنده قدرت ، پراکنده و سازمان نیافته خود ، در رابطه با مقوله " حفظ قدرت " ، غیر جدی می بود . ولی ایران نه اوکراین است و نه قرقیزستان و نه گرجستان . در اینجا دو نیروی جدی درمقابل هم صف کشیده اند که حاضرند بخاطر آنچه که می خواهند ، بها بپردازند . یکی در حاکمیت و برای " حفظ قدرت " و دیگری در مقابل حاکمیت و برای " تصاحب قدرت " .

اینجاست که " معادله قوا " رقم می خورد . آن نیرویی که هم آمادگی و هم توانایی پرداخت بها را داشته باشد ، لاجرم باید جدی گرفته شود . چه با سلاح و چه بی سلاح ! بحث حقانیت و درستی و غلطی را نمی کنم . واقعیت مستقل از ذهن را می خواهم به تصویر کشم . شما حقانیت مجسم هم اگر باشید ، برای ماندن تنهایتان باید که بها بپردازید وگرنه بی تعارف مقهور باطلی می شوید که در تامین هزینه نبرد بر شما پیشی گرفته است .

در همین رابطه هم بود که در گرماگرم بمباران قرارگاه های ارتش آزادیبخش توسط هواپیماهای دمکرات انگلیسی - آمریکایی و تهاجم متعاقب صدها پلیس مهد دمکراسی جهان ! برای دستگیری مریم رجوی و ریشه کن کردن موی دماغی بنام مجاهدین و در شرایطی که یاس و ناامیدی را بعضا تا بالاترین سطوح نیروها و پشتیبانان مقاومت مسلحانه مشاهده می کردم ، نوشتم که :

بدون حضور " مجاهدین خلق ایران " امکان شکل گیری هیچ آترناتیو واقعی در شرایط کنونی متصور نیست . ایجاد یک چتر سیاسی حمایتی در اطراف مجاهدین در مقابل تهاجمات مداوم ارتجاعی و استعماری تنها یک وظیفه انسانی نیست . هوشیاری سیاسی " عناصر ترقیخواه " در عقیم گذاردن طرح " گذار امپریالیستی " در ایران ، بدون حضور تعیین کننده " عنصر انقلابی " را نیز به نمایش می گذارد .

به نقل از " اطلاعیه در رابطه با دستگیری مریم رجوی "

چرا که تردید نداشتیم آنچه که در شرایط سخت و دشوار " حرف آخر " را می زند نه پول و سلاح که " عنصر انسانی " است . و در همان اوضاع و احوال براین نکته تاکید داشتیم که :

یک سوی معادله قدرت ما هستیم . میزان مقاومت امروز ما در مقابل تحمیل الگوهای ارتجاعی و استعماری ، جایگاه واقعی فردای ما را در این معادله قدرت تعیین می کند .

به نقل از " اطلاعیه در رابطه با تهاجم به ارتش آزادیبخش "

تاکتیکهای مجاهدین

دیدیم که آمده بودند مجاهدین را ریشه کن کنند . ۹ دولت مقتدر و دمکرات ! جهان که در راسشان نیز همان آمریکای جهانخوار سابق و پرچمدار دمکراسی فعلی قرار داشت ، بهر دلیل نابودی فیزیکی مجاهدین را در راستای منافع خود ارزیابی می کردند . هرچه بود مسئله بسیار جدی بود . هنوز هم هست . کافی بود که تنها یک گلوله به سمت آمریکاییها شلیک شود . درست مثل روزهای " فاز سیاسی " آنروزها هم غول بی شاخ و دم دیگری با یک حمایت چند ده میلیونی برای نابودی سازمان هنوز چند صد نفری مجاهدین خلق ، دنبال بهانه می گشت . آنروزها هم کافی بود که گلوله ای بسمت نیروهای ارتجاع شلیک گردد . یاد ادعای بلاهت بار اردوی سلطنت مدفون می افتم که می گفتند و هنوز هم بعضا می گویند که مجاهدین خمینی را آوردند ! بیچاره ها مجاهدین را نشناخته اند ! نمی فهمیدند و نمی فهمند که اگر مجاهدین قدرت آوردن کسی را داشتند ، پیش از همه مسلما خود را بر سر کار می آوردند !

آنروز درست ترین خط سیاسی ممکن ، ربودن تیغ از کف زنگی مستی بود که نجات خود را در هلاک شما می دید تا آنجا که قد و قواره سیاسی و اجتماعیتان دیگر چنین اجازه ای را به او ندهد و امروز هوشیارانه ترین تاکتیکها آن است که دو اصل استراتژیکی را که سالها بر آن پای فشرده اید بر صحنه سیاسی ایران تحمیل نمایید .

اگر توانستید بازی سرنوشت ایران را برده اید وگرنه همه چیز را خواهید باخت . این دو اصل چیزی نیست جز حفظ " هژمونی" انقلاب و طریقه تحقق آن یعنی " سرنگونی قهرآمیز" رژیم شتر گاو پلنگ " جمهوری اسلامی" . همان که یک ربع قرن است مجاهدین به هر قیمتی از آن کوتاه نیامده اند . در این رابطه دو سال پیش نوشتم :

بدنبال جنگ کویت و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه، مجاهدین تلاشهای دیپلماتیک گسترده ای را در جهت تاثیرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران آغاز کردند. در این راستا موفق به شکل دادن یک لابی نسبتاً قوی در کنگره و تا حدودی هم سنای آمریکا ، گردیدند. همزمان تلاش داشتند که با وزارت خارجه وارد دیالوگ گردند. طراحان سیاست خارجی آمریکا در راستای حل معطل آلترناتیو مطلوب ، شرط ورود به دیالوگ با مجاهدین را کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه و تقسیم قدرت با بورژوازی ضد انقلابی قلمداد می کردند . در مقابل مجاهدین تابلو دفاتر خود در خارج کشور را برداشته و بجای آن تابلو دفاتر ریاست جمهوری را نصب می کنند ! آنان باز کردن درهای " شورای ملی مقاومت " بروی نمایندگان بورژوازی ضدانقلابی وابسته به خود را طلب می کردند مجاهدین فلان فارغ التحصیل هوادار و بهمان متخصص هم خط با خود را وارد شورا نموده و به آن لباس گسترش شورا می پوشانند ! پاسخ وزارت خارجه از پیش روشن است !

به نقل از " تقابل دو تحلیل در نمایش پاریس "

ادامه این سیاست تا زمانی امکان پذیر بود که امکان عراق وجود داشت . بدنبال اشغال عراق و تهدید نابودی فیزیکی " ارتش آزادیبخش ملی " مجاهدین می بایستی که سیاستهای کلی خود را بر روی دو مولفه تنظیم می کردند :

- ۱ - حفظ و حراست از موجودیت ارتش آزادیبخش ملی به هر قیمت .
- ۲ - شکستن ایزولاسیون داخلی و بین المللی شورای ملی مقاومت .

موفقیت سیاست اول تضمین ادامه حیات شق ضروری و از منظر انقلاب صرفنظر ناکردنی " سرنگونی قهر آمیز " و پیروزی سیاست دوم ضامن اعمال هژمونی " عنصر دموکراتیک - انقلابی " در پروسه تصاحب قدرت سیاسی است .

اعلام بی طرفی در جنگ ، پذیرش آتش بس ، تن دادن به خلع سلاح ، اعلام آمادگی برای همکاری با نیروهای ائتلاف ، پذیرش اجتناب از تسلیح غیرقانونی ، تلاش در جهت ایجاد جبهه ضد بنیادگرایی با شرکت نیروهای سیاسی عراقی و نهایتاً کمپین با شکوه جلب حمایت مردم و نیروهای سیاسی و اجتماعی و حقوقدانان عراقی در راستای تحمیل و تثبیت حضور " ارتش آزادیبخش ملی " و به رسمیت شناخته شدن آن از سوی دولت دست نشانده ولی به هر حال منتخب ! عراق ، همه و همه در راستای تحقق سیاست اولی است .

جبهه همبستگی ملی

اعلام " جبهه همبستگی ملی " ، اولین تاکتیک مجاهدین برای خروج از ایزولاسیون داخلی و بین المللی بود . تا آنجایی که به مجاهدین برمی گشت مضرات تشکیل " جبهه همبستگی " بسا بیشتر از منافع آن بود . این را فقط کسانی می فهمند که با گوشه ای از جریاناتی که در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ در کادر " شورای ملی مقاومت " اتفاق افتاد و میزان انرژی سیاسی و تشکیلاتی هنگفتی که بطور روزمره از رهبری مجاهدین می گرفت ، آشنا بودند . به عبارت دیگر صرف تشکیل جبهه مذکور می توانست تبدیل به کابوسی برای مجاهدین گردد . منافع آن اما تماماً متوجه مردم ایران و نیروهای سیاسی گوناگون آن بود . کوتوله های سیاسی ، این فرصت تاریخی را جدی نگرفتند و اعلام " جبهه همبستگی " را دلیل ضعف مجاهدین قلمداد کرده و با سکوتی نسبی از کنار آن گذشتند. آنروزها در اینباره نوشتم :

این سکوت نسبی اما ، همانطور که اضافه کرده بودم قابل انتظار بود ! به دو دلیل ، یکی غیر قابل انتظار بودن ارائه چنین طرحی از جانب مجاهدین و دیگری ، پیشینه تنظیم رابطه مجاهدین با نیروهای سیاسی خارج شورا . تا مقطع ارائه طرح شورا ، ارتباط با مجاهدین ، اساسا در چارچوب شورا و یا در موضع هواداری و حمایت از آن ، امکان پذیر بود . تنظیم رابطه در میان نیروهای جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران بر دو مولفه بی اعتمادی و نبود دیالوگ استوار بوده و هست . بسیاری از جریانات سیاسی اصلا باور ندارند که مجاهدین در این راستا حاضر به یک مایه گذاری جدی هستند ! علت این ناپاوری جدای از پیشینه تنظیم رابطه مجاهدین با دیگر نیروها در گذشته های نه چندان دور ، اساسا ریشه در تحلیلی دارد که دلایل ارائه طرح شورا را صرفا در بن بست مجاهدین به لحاظ سیاسی و فشارهای طاقت فرسای بین المللی و منطقه ای بر روی آنان و نه در ضرورت حیاتی شکل گیری چنین جبهه ای در شرایط فروپاشی بی تردید رژیم " جمهوری اسلامی " می بیند .

به نقل از " از عقب نشینی به دامن توده ها تا "

مجاهدین به خوبی می دانستند که از این نیروها در راستای تشکیل جبهه همبستگی آبی گرم نخواهد شد . جدای از آن از آغاز هم مشخص بود که بر زمینه رابطه خصمانه ای که با بیرون " شورای ملی مقاومت " وجود داشت ، چه پاسخی را می شد انتظار کشید . با این تاکتیک اما توپ دیگر به زمین حریفان انداخته شده بود . از آن به بعد می شد که بی هیچ سرمایه گذاری تشکیلاتی ، سود سیاسی آن را نصیب خود کرد . از آن به بعد دیگر کسی نمی توانست در سطح بین المللی به مجاهدین اتهام توتالیتریسم و تکروری بزند .

اعلام " جبهه همبستگی ملی " برای طرفهای خارجی که از مجاهدین " تقسیم قدرت " را خواستار بودند ، اعلام آمادگی برای تقسیم هژمونی بود . در عین حال فرصتی یگانه برای نیروهای سیاسی شناسنامه دار صحنه سیاسی ایران هم بود تا " مجاهدین خلق ایران " را در راستای پایه گذاری یک ساختار دمکراتیک در فردای آزادی ایران به چالش بکشند ، اگر که همراه با شناسنامه هایشان ، دانه جویی مسئولیت نیز به همراه خود به خارج کشور آورده بودند . چرا که اگرچه اعلام آن جبهه بیشتر مصرف خارجی داشت ، با اینحال تردید نباید داشت که مجاهدین در تشکیل آن اگر که پاسخ می گرفتند ، بغایت جدی بودند . امروز دیگر ، مجاهدین کمتر از " جبهه همبستگی ملی " یاد می کنند و بیشتر روی " شورای ملی مقاومت " تاکید دارند . هر چند که کارت جبهه همبستگی برای بازی در پروسه انتقال قدرت در آینده را نیز همچنان در دست خواهند داشت .

رفراندوم

پذیرش رفراندوم برای تعویض رژیم حاکم بر ایران ، دومین تاکتیک مجاهدین برای شکستن ایزولاسیون جهانی بود که اساسا مخاطبان آن خارجی بودند و نه داخلی . این تاکتیک پاسخی هوشیارانه خطاب به آن کانونهای قدرتی بود که خواستار کوتاه آمدن مجاهدین در رابطه با طریقه تصاحب قدرت سیاسی در چارچوب " گذار مسالمت آمیز " بود . اشاره کرده بودم که خواست همیشگی وزارت خارجه آمریکا ، مشخصا دوچیز بود : کوتاه آمدن مجاهدین از " اعمال هژمونی " و تقسیم قدرت و طریقه تحقق آن هژمونی یعنی " مبارزه قهرآمیز " . " جبهه همبستگی ملی " پاسخ تاکتیکی مجاهدین به اولی بود و اعلام " رفراندوم " کذایی پاسخ تاکتیکی دیگر مجاهدین بود به خواست دومی ! اولی بیشتر سمت و سوی داخلی داشت و متوجه اصلاح طلبان خارج حکومت بود ولی مخاطبان دومی اساسا در درون وزارت خارجه آمریکا و موسسه اینترپرایز لانه داشتند . هر دوی این تاکتیکها خصلت ایزولاسیون شکن داشتند و نه ارائه راهکار !

سبزه ها به کنار ، سوسیال دمکراسی اروپایی هم ظاهرا پشت پذیرش همین رفراندوم کذایی قفل شده بود ! برای مجاهدین بیش از هر کس دیگری مشخص بود که در عالم واقع نه تشکیل جبهه همبستگی پیش از بهم خوردن " تعادل قوا " به نفع آنان عملی است و نه انجام رفراندوم امری است امکانپذیر . با اینحال اتخاذ این دو تاکتیک راه را برای عرضه " راهکاری " باز می کرد که موفقیت آن نه تنها هژمونی مجاهدین را پیشاپیش تامین کرده است که طریقه تحقق این هژمونی یعنی " سرنگونی قهرآمیز " دشمن ضد بشری را نیز پیشاپیش بر پیشانی خود حک کرده است . یعنی مجاهدین را هزار بار هم که به هوا پرتاب کنید و کنند ، دوباره مثل گربه مرتضی علی ، چار دست و پا بر زمینی جز زمین " سرنگونی قهرآمیز " رژیم " جمهوری اسلامی " و ضرورت " اعمال هژمونی " عنصر دمکراتیک و انقلابی ، فرود خواهند آمد .

عرضه " راه حل سوم " توسط مریم رجوی در پارلمان اروپا ، سومین تاکتیک مجاهدین در راستای تصاحب قدرت سیاسی در ایران است . با این تفاوت که تاکتیک اخیر " خصلت استراتژیک " دارد . یعنی مقطعی نیست . با استراتژی سرنگونی قهرآمیز عجین است . اصلا یگانه تاکتیکی است که راه به سرنگونی قهرآمیز رژیم می برد . یعنی تاکتیک محوری است .

هر راه حلی غیر از این نیروهای تماما وابسته را بر سر کار خواهد آورد . هر راه حلی به جز این خداحافظی استراتژیک با مقوله ای بنام استقلال ایران برای یک دوران است . خداحافظی اروپا با خاورمیانه نیز هست . تبعات روی کار آمدن یک نظام دست نشانده تماما وابسته به ایالات متحده در مهمترین نقطه در کادر ژنو پلیتیک منطقه ، بی تردید برای اروپای متحد و بر زمینة تضاد میان دو استراتژی کلان " جهان چند قطبی " و " جهان تک قطبی " شکستی استراتژیک خواهد بود . به همین دلیل هم هست که اروپای متحد نیز نهایتا راهی جز سرمایه گذاری استراتژیک بر روی " راه حل سوم " نخواهد داشت .

پایان بخش دوم ، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۴

تحلیل راه ، بخش سوم

در یادداشت هفته دیدگاه ، برداشت خودم را از " راه حل سوم " و مکاتیزم آن بیان داشتم . در اینجا تلاش می کنم که آنرا باز کنم . برای یک برخورد مسئولانه با موضوع پیش از هرچیز باید که این راه حل را در کادر شرایط منطقه ای و بین المللی تحلیل کرد . هر تحلیلی خارج از این کادر بدرجاتی از عنصر واقعی تهی بوده و تنها بدر بحثهای آکادمیک صرف می خورد .

اینکه آمریکای جهانخوار دشمن اصلی خلقهای جهان است . اینکه چه در عراق و چه در افغانستان و چه در هر کجا که وارد شود ، نیروی اشغالگر است و متجاوز و نه آزادیبخش . اینکه به مثابه پایگاه سرمایه داری جهانی در مقابل اردوی کار قرار دارد و خلاصه اینکه در جایگاه رهبری " ضد انقلاب جهانی " در تقابل دائمی با جبهه انقلاب در هر کجای جهان قرار دارد و واقعیتی است که باید همه جا گفت و تبلیغ کرد ، همانگونه که من خود گفته و نوشته و تبلیغ کرده و بازهم خواهم کرد .

تا اینجای کار این رسالت روشنفکر خالی است . دیدن دردهای اجتماعی و بیان آنها ، نه بیشتر! مرز انقلابی گری غیر رمانتیک از آنجایی می گذرد که دغدغه " روشنفکرانقلابی " دیگر نه بیان درد که جستجوی درمان می شود . اینجاست که دیگر نه به تفسیر جهان که به تغییر آن باید کمر بست . سیاست از همین جا آغاز می شود .

اینجا دیگر " بورژوازی بد است ، پرولتاریا خوب است " کفایت نمی کند ! وگرنه در برخورد با واقعتهای سرسخت اجتماعی آنچنان سرخورده می شوی که پرولتاریا را رها کرده و خود در چشم بهمزدنی وارد صف بورژوازی می شوی !

بگذریم ، غول بی شاخ و دمی که از قضا بزرگترین قدرت نظامی جهان هم هست ، با یک طرح و نقشه و ساز و برگ و سرمایه آمده کنار مرزهای شما نشسته و تصمیم دارد رژیمی را که شما یک ربع قرن زور زده اید تا کنارش بزنید و بهر دلیل نتوانسته اید ، عوض کند . برای شما هم تره خورد نمی کند . شما که جای خود دارید ، پارلمان جهانی خود ساخته موسوم به سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا و شورای امنیت و چه و چه و کذا و کذا را نیز اصلا قاطی آدم حساب نمی کند . به هیچ اصل و قاعده و قانونی هم ملتزم نیست . با هر کس هم تا آنجا می رود که در راستای منافعش باشد . حالا یا شما می روید و مثل فسیلهای خارج کشوری هوادار اصحاب کهف ، می نشینید در مثلا یک اتاقک پالتاک و برای امپریالیسم جهانخوار و بورژوازی غارتگر شاخ و شانه می کشید و یا ...

و یا اگر قصد مداخله فعال در پروسه تغییر در ایران را دارید که دارید ، دیگر مجبورید با این غول بی شاخ و دم ، تنظیم رابطه کنید . این شما نیستید که آمریکای جهانخوار را آورده اید ! همانطوریکه دیروز هم این شما نبودید که خمینی را آوردید . هنر آنروز شما همین بود که میز انتقال مسالمت آمیز قدرت را در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمین با ورود عنصر مسلحانه برهم بزنید و تا آنجایی که قد و قواره تان

اجازه می‌داد، مهر قیام مسلحانه را بر گوشه‌ای از ساخت و پاخت تاریخی ارتجاع و استعمار بزیند و تبعات آنرا نیز از فردای قیام بپردازید. هنر امروزتان هم همین است و لاغیر!

گفته بودم که مکانیزم واقعی " راه حل سوم " را من در تسلیح دوباره " ارتش آزادیبخش ملی " و حرکت آن به قصد سرنگونی رژیم " جمهوری اسلامی " می‌بینم. این حرکت تا نقطه شکستن تعادل قوا میان نیروهای منظم تحت فرمان " ارتش آزادیبخش ملی " و نیروهای منظم نظامی تحت الامر ولایت فقیه و بویژه تسلط بلاشرط نیروی هوایی رژیم بر صحنه نبرد، بدون پوشش هوایی متقابل، امکان پذیر که نیست، دیوانگی محض است. این پوشش هوایی ضروری را هم مسلما دولت کوبا! نمی‌تواند در اختیار ارتش آزادیبخش بگذارد. بلکه اگر قرار بر حرکت ارتش آزادیبخش باشد، بدیهی است که می‌بایستی این حمایت هوایی توسط آمریکایی‌ها تامین گردد. عین همین داستان در رابطه با دولت سابق عراق نیز صدق می‌کرد.

باز هم تکرار می‌کنم این پوشش هوایی فقط و فقط تا نقطه شکستن " تعادل قوا " و فقط و فقط با هدف خنثی کردن نیروی هوایی رژیم و فقط و فقط متوجه نیروهای نظامی رژیم باید باشد و نه به مانند خزعبلاتی که در واکنش عناصر تازه کار وزارت اطلاعات رژیم بدنام و وحشتزده آخوندی، نسبت به مقاله " راه حل سوم " آمده بود، مردم عادی را شامل شود. آیا ابلهانه تر از این می‌شد تحلیل کرد؟

این مقوله ضرورت پوشش هوایی همان بود که یکبار در عملیات " فروغ جاویدان " تجربه شد. تعادل قوا در کرمانشاه می‌شکست. اگر که نیروهای ارتش آزادیبخش پوشش هوایی عراق را در گذشتن از گردنه حسن آباد و نه در شهرها در اختیار می‌داشتند که نداشتند! در تحلیل نهایی، جدای از اشتباه محاسبه فاحش تاکتیکی رهبری مجاهدین در استفاده صرف از جاده برای پیشرفت به عمق و مقوله زرهی نبودن ارتش آزادیبخش، با اینحال به تاکید باید گفت که این نیروهای زرهی ارتش و سپاه نبودند که علیرغم تفاوت فاحش عدیشان با رزمندگان ارتش پیاده مجاهدین، توانستند که راه آنان را ببندند. بلکه این تنها برتری بی چون و چرای نیروی هوایی و هوا نیروز ارتش تحت امر خمینی بود که رژیم او را از خطر بلافصل سرنگونی رهانید و لاغیر.

امروز هم غیر از این نیست. اگر کسی فکر می‌کند که در دنیایی که هیچ چیز بجز تفوق هوایی سرنوشت میدان نبرد را تعیین نمی‌کند، می‌توان خط جنگ منظم را بدون پوشش هوایی پیش برد، یا بکلی از مرحله پرت است و یا می‌خواهد که خط سیاسی مشخصی را در جهت حفظ نظام مقدس در ام القراء جا بیاندازد! یک لحظه تصورش را بکنید که همین پرچمدار آزادی و حقوق بشر! فاقد قدرت هوایی در عراق بود. آنوقت می‌شد دید که آیا مزد بگیران ارتش قدر قدرتش می‌توانستند یکروز هم در عراق دوام بیاورند؟

پس مسئله اساسی نفس ضرورت بی چون و چرای پوشش هوایی نیست، آنچه که مهم است بهای بدست آوردن آن است!

بنابراین اگر کسی بواقع خواهان سرنگونی تام و تمام رژیم ایران برپاداده " جمهوری اسلامی " و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از بروز یک جنگ داخلی و حمام خون در عین مخالفت قاطعانه با تهاجم نظامی آمریکا می‌باشد، هیچ چاره‌ای جز سرمایه‌گذاری استراتژیک بر روی " راه حل سوم " نخواهد داشت. بدیهی است که اینرا برای آنهایی می‌گویم که صورت مسئله یعنی تصمیم قاطعانه آمریکا در رابطه با مقوله " تعویض رژیم " در ایران را پیشاپیش فهم کرده باشند و دنبال تئوریهای صدمن یک غاز احتمال به توافق رسیدن " جمهوری اسلامی " با ایالات متحده و ساخت و پاخت در بالا نبوده باشند. چیزی که من قاطعانه بر امکان ناپذیربودن آن در هر شرایطی طی چهار سال گذشته و بدنبال آغاز تهاجمات نظامی آمریکا در منطقه، همواره پای فشرده بودم.

مسئله مردم یا نقش توده‌ها

هیچ انقلابی آگاهی منکر نقش تعیین کننده توده‌های مردم در پروسه انقلاب اجتماعی نمی‌تواند باشد. اصلا بدون پارامتر توده‌ها از همه چیز می‌توان سخن گفت الا انقلاب. با این حال حرکت توده‌ها در بطن جامعه استبدادی بمثابه یک پدیده مادی به مانند حرکت تمامی پدیده‌های مادی دیگر بی تردید خارج از کادر قوانین دیالکتیک نمی‌تواند که باشد.

دیالکتیک به معنی قانون عام حرکت ماده

یعنی حرکتی که بر زمینه تضاد پایین و بالا شکل می‌گیرد، در روند رو به بالای خود با گذار از مجموعه ای از تغییرات کمی و در جریان یک پروسه مداوم تأثیرات متقابل، خود را مهیای ایجاد یک تغییر کیفی در جامعه می‌کند.

یکی از عناصر این تأثیر متقابل، همین رابطه دیالکتیکی میان امکان "حضور توده ها" و "عنصر سرکوب" است. یعنی به میزانی که سرکوب و اختناق بیشتر باشد، امکان حضور "عنصر اجتماعی" کمتر است. ضمن اینکه به همان میزان زمینه "انفجار اجتماعی" بالا تر است. یعنی به همان میزان "شرایط عینی" انقلاب آماده تر است.

به این اعتبار در شرایطی که دستگاه سرکوب اجتماعی عمل می‌کند انتظار ورود "عنصر اجتماعی" به صحنه یک خود فریبی آشکار است. همین انتظار بیجا هم هست که روشنفکر جدا از توده را هم در واکنش به این کم کاری! توده ها دریاس و ناامیدی فرو می‌برد و گاه سخن از مسخ توده ها می‌کند و گاه وجود شرایط عینی انقلاب را به زیر علامت سوال می‌برد. نتیجه هر دو نیز یکی بیش نیست. پاسیویسم و انفعال و یا رها کردن مردم و پیوستن به حاکمیت! یاد آن اعلامیه پیکار سابق! می‌افتم که در مقابل شکست تظاهراتشان در ایران اعلامیه داده بود که:

توده ها، زهی بی‌شرمی! ما آمدیم، ولی شما نیامدید!

در شرایط کنونی و با توجه به مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی، تنها در نقطه شکسته شدن "تعداد قوا" بر علیه رژیم است که پارامتر تعیین کننده توده ها وارد معادله می‌شود. تا پیش از این نقطه تکیه را فقط می‌بایست که بر "عنصر کیفی" گذاشت. در این نقطه مردم بی‌تردید متعلق به آن نیرویی خواهد بود که موفق به شکستن "تعداد قوا" شده است. هم پیش از سرنگونی و هم بعد از آن و در پای صندوقهای رای. بنابراین آنانی که در جای گرم و نرمشان، فرمان انقلاب مردم را صادر و آنان را به خیابان دعوت می‌کنند و آنهایی هم که در خواب خوش "انقلاب مخملی" و "گذار مسالمت آمیز" در ایران هستند، اگر مامور نباشند و معذور در مودبانه ترین حالت خود، زیاد می‌ترسند، کم می‌دانند، کمتر می‌فهمند، پر می‌گویند و هیچ با مردم و انقلاب آشنا نیستند.

آیا ارتش آزادیبخش مشکل نیرویی نخواهد داشت؟

بحث تفاوت کمی دو نیروی مسلح رژیم و ارتش آزادیبخش بحثی است جدی. با اینحال این اختلاف نیرویی فقط تا همان نقطه شکستن "تعداد قوا" موضوعیت دارد و نه بیشتر. معضل اساسی ارتش آزادیبخش بعد از آن نقطه نه "تامین نیرو" که "سازماندهی نیرو" خواهد بود. به اعتقاد من ارتش آزادیبخش هیچگاه در طول تاریخ حیاتش با مشکل نیرویی جدی روبرو نبوده است. نه به این دلیل که مردم ایران شیفته و هوادار مجاهدین بوده‌اند. به این دلیل پایه ای که در جوامع استبدادی، اعمال سرکوب عریان، تنها به پاسیویسم اکثریت جامعه منجر نمی‌شود، رادیکالیسم گسترده اقلیت همان جامعه را نیز دامن می‌زند. همین اقلیت رادیکال و انقلابی است که بشرط وجود یک مقاومت سازمانیافته، ذخیره مداوم نیرویی مقاومت مذکور را تامین می‌کند. صرفنظر از اینکه این نیرو نامش مجاهدین خلق باشد یا ایکس و ایگرگ!

همین اقلیت رادیکال و انقلابی هم بود که ۱۸ تیر ۷۸ را خلق کرد. مشکل عمده مجاهدین در طی سالیان گذشته نه مشکل نیرویی که اساسا مشکل سیاسی بوده است. زمین گیر شدن سالیان ارتش آزادیبخش نه بخاطر آن بود که کسی به آن نمی‌پیوسته است. بخاطر آن بود که دولت سابق عراق ریسک ورود دوباره ارتش آزادیبخش به قصد سرنگونی رژیم "جمهوری اسلامی" را نمی‌توانست که بپذیرد. دادن پوشش هوایی ضروری به جای خود!

جدای از آنکه اصلا استراتژی مجاهدین در آن دوران می‌توانست جواب داشته باشد یا نه! نیرویی که قصد سرنگونی یک نظام سرکوبگر را دارد به شرط حل و فصل مسائل ضروری ارتباطی دچار

مشکل نیرویی نخواهد بود. همین الان هم بخش پذیرش ارتش آزادیبخش کم داوطلب ندارد!

در پایان می‌خواهم که گریزی به صحرای کربلا بزنم! نه برای گریه که برای تجربه، تجاربی که همگی به بهای خون بدست آمده‌اند. خطاب به آنهایی که دوسال پیش مجاهدین را تمام شده می‌دانستند. آنها که در مقابل استدلال من که می‌گفتم "آن کس که در مبارزه حاضر به پرداخت هر بهایی باشد هرگز تمام نخواهد شد. شکست ممکن است بخورد، ولی تمام نخواهد شد." مرا متهم به خوش بینی زیاده از حد می‌کردند.

آنها که برایم از برج عاج رهبری اپوزیسیون! پاسخ می‌نوشتند که "سازمان مجاهدين بايد يك سازمان سياسي شود" آنها که دیپلماسی حرفه‌ای و بسیار ضروری آنان را دودین بی‌حاصل در راهروهای پارلمانهای کشورهای غربی قلمداد می‌کردند و آنها که بگویم:

فرض کنیم "راه حل سوم" با همان مکانیزمی که من می‌گویم در تغییر و تحولات آینده دست بالا را پیدا کند. یعنی اینکه مجاهدین موفق شوند ضمن حفظ هژمونیشان، یعنی بدون پذیرش همکاری با بورژوازی ضد انقلابی و ایضا تقسیم قدرت با آنان، ارتش آزادیبخشی که تا دو سال پیش اساساً موجودیتش برای شمایان زیرعلامت سوال که چه عرض کنم، بکلی تمام شده بود را دوباره مسلح کنند و الی آخر... صرفنظر از اینکه چه سناریویی در ایران پیش برده شود، تا همینجای کار یک انتقاد از خود کوچک در رابطه با عمق بینش و توان تحلیل سیاسیتان را ضروری نمی‌بینید؟

بهبتر نمی‌بود که سه سال پیش در مقابل تاکتیک مجاهدین در رابطه با تشکیل جبهه همبستگی ملی، پاسخ مثبت می‌دادید و بدین ترتیب آنان را بر خلاف میلشان در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دادید؟ اگر کمی احساس مسئولیت داشتید. خود قضاوت کنید، حالا در کجای صحنه سیاسی ایران ایستاده‌اید؟ شمایی که مدعی برخورداری از "حزب سیاسی" بودید، چه شد که در حاشیه تحولات پیچیده سیاست ایران مانده‌اید. سازمان سیاسی بودن یعنی این!

سیاست یعنی هنر استفاده از امکانات موجود!

پایان تحلیل راه ، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴